



ابوجبریل در مسیر حرکت به سوی «نقعه» کاملاً محرمانه و سری به چند منطقه از جمله نشور، ضحیان، آل الصیفی و روستاهای دیگر سرزد و در منطقه، چشمانی همواره مراقب آن‌ها بودند و نیروهای ارتش و مقامات دولتی سرمست از پیروزی در مران، تمام حوثی‌ها را به اتهام شورش تحت تعقیب قرار داده و می‌کوشیدند تمام پیروان و مریدان سید حسین بدرالدین حوثی را نابود کنند

دارند. اما اهالی و ریش سفیدان روستا دخالت کرده تا مانع این کار شوند. در نهایت تصمیم بر این شد او نه تنها از روستا بلکه از یمن خارج شود. اینجا بود که روش تفکر عبدالملک عوض شد و او نگاهی عمیق‌تر و دقیق‌تر به زندگی پیدا کرد.

◀ برادری فرمان بردار

عبدالملک در واپسین روزهای جنگ اول، دستورات حسین را اجرا می‌کرد بدون اینکه بداند آخرین به دستورهای برادر عمل می‌کند. او با درک عمیق از فرمان برادر به همراه همزمانش از موضع خود عقب نشینی کرد. حسین در این پیام از او خواسته بود خود را برای مرحله جدید آماده کند. آیا عبدالملک می‌دانست با وجود برادران دیگر و هم‌زمان برادر شهیدش که از او از نظر سن و مرتبه برتر بالاتر بودند، مسئولیت رهبری بر عهده او خواهد افتاد؟ آیا می‌دانست کمتر از یک هفته دیگر برادرش شهید می‌شود؟ آیا این سؤال‌ها در چنان لحظه‌های دشواری به ذهنش خطور می‌کرد؟

بدیهی است ابوجبریل به هیچ وجه به چنین چیزهایی فکر نمی‌کرد، بلکه در مقایسه با جهشی که در آن زمان جنبش انصارالله تحقق بخشید، بسیار فراتر از احتمالات می‌اندیشید، ولی پایبندی سر باز به دستور فرمانده، بیانگر میزان اهمیت و ضرورت اطاعت از دستور فرمانده در زمان جنگ است. اگر عبدالملک در آن زمان به دستورات فرمانده گوش نمی‌کرد قطعاً اکنون وضعیت دیگری حاکم بود؛ زیرا اگر عبدالملک در جنگ کشته می‌شد، هیچ یک از دستاوردهایی که امروز می‌بینیم، محقق نمی‌شدند. سید موقعیت «مران» را با قلبی شکسته و خاطری آزرده ترک و عقب‌نشینی کرد، در حالی که به خاطر هموطنان بیگناهنش و هم‌زمانش از جمله برادران و خویشاوندان خود که در این جنگ شهید شده بودند، ناراحت بود. او در زمان عقب‌نشینی تلخ به این فکر می‌کرد چه مصائبی برای برادرش سید حسین و خانواده او و سایر رزمندگانی که در جرف سلمان سنگر گرفته بودند و نیز پدرش که هیچ اطلاعی از سرنوشت آن‌ها نداشت، پیش خواهد آمد. اگر عبدالملک اجازه می‌داد شکست در عمق روح و روانش نفوذ کند، در همان قدم اول زمین می‌خورد، اما با صبر و شکیبایی و عزم فولادین ایستاد و پایداری کرد و اراده آهنینش به او کمک شایانی برای حفظ انسجام و حرکت به سمت گزینه‌های ممکن کرد. او به طور موقت با توکل به خدا و دعا و حفظ آرامش زخم‌های روحی و روانی خود را فراموش کرد و تسلیم اراده خدا شد و اینچنین بود که فرجی شبیه معجزه برایش رخ داد و این معجزه زمانی بود که او در منطقه صباح مشرق در یک خیمه بدوی در اطراف منطقه‌ای خالی از زندگی به نام «نقعه» به نماز ایستاده بود... این منطقه بعدها خاستگاه تحولی عمیق و حرکتی مبارک شد.

آن‌ها از میزبان بدوی سخاوتمند خود که اصلاً شناختی از میهمانان تازه وارد نداشتند، آب و غذا گرفتند و حتی اگر خود را معرفی می‌کردند میزبان باز هم آن‌ها را نمی‌شناخت؛ چون اساساً در جریان تحولات و جنگ و درگیری‌های جاری در آن روزها نبودند. می‌گویند میزبان مهربان و باوفا راه را به آن‌ها نشان و آن‌ها را به مکانی امن راهنمایی کرد و مقداری آرد و یک گوسفند برای تأمین

شیر مورد نیاز به آن‌ها داد... با رسیدن به اولین غاری که دور از چشم بود، زیر آسمان و روی فرش ریگ، سر بر زمین گذاشتند و تصمیم گرفتند در همان منطقه صخره‌ای خشک و خشن و دورافتاده بمانند. جایی که نه پرنده‌ای بود و نه جنبه‌ای جز باد که در پیچ و خم سلسله‌ها و کوه‌ها می‌پیچید و زوزه می‌کشید و هربار که احساس ناامیدی می‌کردند، بزرگی و عظمتشان را به آن‌ها یادآوری می‌کرد.

◀ سجده شکر

ابوجبریل در مسیر حرکت به سوی «نقعه» کاملاً محرمانه و سری به چند منطقه از جمله نشور، ضحیان، آل الصیفی و روستاهای دیگر سرزد و در منطقه، چشمانی همواره مراقب آن‌ها بودند و نیروهای ارتش و مقامات دولتی سرمست از پیروزی در مران، تمام حوثی‌ها را به اتهام شورش تحت تعقیب قرار داده و می‌کوشیدند تمام پیروان و مریدان سید حسین بدرالدین حوثی را نابود کنند.

معلوم نیست کی و چگونه عبدالملک از سرنوشت آن‌ها در جرف سلمان مطلع شد و چگونه با آن اخبار ناراحت کننده و تأثیرات منفی آن بر روحیه رزمندگان آگاه شده بود تا اینکه جنگ دوم و سوم به سرعت برق آسا و در مدت کوتاهی آغاز و جان بسیاری را گرفت. به این ترتیب فشار مسئولیت و تکلیف بر شانه عبدالملک دوچندان شد در حالی که او غرق تفکر درباره وصیت رهبر و برادرش بود همان زمان که به او دستور عقب‌نشینی داد. او با آگاهی کامل مسئولیت خود را احساس کرده و با دورکعت نماز در دل شب، از خدا خواست او را هدایت کند. تعدادی از یاران مخلص و صادق جنبش انصارالله با وجود محاصره شدید تمام راه‌ها و مبادی ورودی، به محض اینکه فهمیدند دوستانشان به نقعه پناه برده و در آنجا جمع شده‌اند، موفق شدند با رعایت اصول امنیتی وارد این منطقه شوند و در آنجا با ده‌ها نفر که دین و آزادی و باورهای فکری و عقیدتی و مذهبی خود را برداشته و به این منطقه پناه برده بودند، ملاقات کردند.

اغلب آن‌ها کسانی بودند که از تعقیب و شکنجه و تحقیر و تهدید به زندان و مجازات فرار کرده بودند. آن‌ها شروع به ساختن خانه‌های کوچکی در اعماق دره‌ها و نزدیک یک چاه آب کرده تا حداقل امکانات زندگی را داشته باشند؛ زندگی‌ای که به یک باره و ناخواسته زیور شده بود تا آن‌ها را در یک مسیر بسیار دشوار قرار دهد. آرام آرام خانه‌هایی در آنجا ساخته شد و هواداران و دوستداران عبدالملک در آنجا جمع شدند و سید خدا را برای این منت بزرگ و بروز نشانه‌های پیروزی موعود که در جنگ چهارم سرانجام خود را نشان داد، شکر می‌کرد. در جنگ چهارم بود که عبدالملک به عنوان رهبر جدید جنبش حوثی مطرح شد و پیوسته و در هر حالت همه جا این سؤال پرسیده می‌شد که «عبدالملک الحوثی» کیست؟

◀ تشنه، چون سرباز در میدان

او فرزند زنی آزاده از اهالی صعده و از خاندان «آل العجری» از اهالی شهر علما یعنی ضحیان و پدرش از علمای بزرگ روزگار است. این رهبر جوان حتی بدون اینکه رفقایش متوجه شوند لباس

همیشه آرزوی جنگ مستقیم با اسرائیل و آمریکا را داریم

عبدالملک الحوثی رهبر انصارالله یمن در سخنانی می‌گوید: که رژیم اسرائیل با سلاح‌های ممنوعه آمریکایی در حال کشتار زنان و کودکان است و آمریکا از ابتدای جنگ در جنایات اسرائیل شریک بوده است. «در این روزها تلاش داریم توانایی‌های نظامی خود را توسعه دهیم تا از آن برای مقابله با کشورهایی که در منطقه سعی دارند مقابل حملات ما به دشمن اسرائیلی بایستند، بهره ببریم». برای مطالعه ادامه این متن نمایه کی‌آر کد مقابل را اسکن کنید.

